



# پیوند و تمایز فلسفه و علوم تجربی از دیدگاه فیلسوف شهید مطهری

علی ربانی گلپایگانی

دوازدهم اردیبهشت یادآور حادثه‌ای غم‌انگیز و ضایعه‌ای جبران‌ناپذیر در تاریخ علم و معرفت بشری و فلسفه اسلامی است، خفّاش سیرتان که تاب دیدن نور فروزان مشعل تفکر و تقوا را نداشتند به گونه‌ای ناجوانمردانه آن مشعل فروزان را خاموش کردند و در ماهی که گلهای می‌شکفند گل بوستان فضیلت و معرفت پر پر گردید و مطهری که در طهارت روح و قوّت ایمان و قدرت بیان کم نظیر بود، رفت و به ملاء اعلا پیوست.<sup>۱</sup>

ولی همان گونه که امام علی (ع) فرمودند:

دانشمندان هیچگاه نمی‌میرند و اگر بدنهای آنان از بین می‌رود نام و خاطره آنان پیوسته در دلها و

اندیشه‌ها موجود است.<sup>۲</sup>

۱ - فرازی از پیام امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) به مناسبت شهادت استاد مطهری (ره).

۲ - وَالْعُلَمَاءُ بِأَقْوَنَ مَا بَقِيَ الْأَهْرُ أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَأَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ (نهج البلاغه، کلمات قصار،

خصوص آن که فیلسوف شهید در زمینه های مختلف معارف اسلامی و مباحث فلسفی آثار علمی فراوان و ارزنده ای از خود به جای گذاشته اند که بسیار سودمند و الهام بخش بوده و بسان آبی گوارا و زلال، تشنگان معرفت را سیراب می سازد.

این جانب که از اندیشه های بلند او بخصوص در زمینه مسائل فلسفی بهره های فراوان جسته ام بر آن شدم تا به جهت تقدیر و تکریم مقام والای آن متفکر گرانمایه که حق بزرگی بر همه پژوهشگران معارف دینی و مسائل فلسفی و بویژه نسل جوان حوزه و دانشگاه دارد مسأله ای فلسفی را مطرح نموده و دیدگاه استاد شهید را پیرامون آن بازگو نمایم و از آنجا که اخیراً در زمینه معرفت شناسی نظریه ای مطرح شده است مبتنی بر این که همه علوم و معارف بشری در داد و ستد متقابل بوده و نوعی پیوند تحولی بر همه آنها حکومت می کند به گونه ای که هر نوع تحول و دگرگونی در حوزۀ معرفت و علوم، موجب تحول در دیگر حوزه های معرفتی می گردد. کلیت و عمومیت این مدعا مورد نقد گروهی از محققان و صاحب نظران قرار گرفت و موارد نقص و نقض آن بیان گردید. نگارنده نیز طی یک مقاله آن را مورد ارزیابی و نقد قرار داد که در مجله نورعلم شماره «۹» دوره سوم درج گردید.

بنابر نظریه (یا تئوری) یاد شده سرنوشت مسائل فلسفی و علوم تجربی از نظر تحول به یکدیگر گره خورده و در نتیجه با توجه به این که در زمینه علوم تجربی — بویژه علوم طبیعی — تحولات چشمگیری رخ داده است، موج این تحول، مسائل فلسفی را به حال خود باقی نگذاشته و به تحول مسانخ با خود فرامی خواند.

اینک برای آگاهی خواننده گرامی بخشی از آن نظریه را در این باره نقل می کنیم: «چه شده است که امروزه و در حوزه های علوم دینی، طبیعیات کهن را چنین آرام و بی صدا از عرصه فلسفه بیرون کرده اند و علم جدید را کم و بیش پذیرفته اند، اما غیبت آن طبیعت شناسی کهن، مابعدالطبیعه را اندوهناک و زیان دیده نکرده است؟ آیامی توان رابطه الهیات فلسفی را با طبیعیات به طور کامل گسست و باز هم الهیات را هم چنان بر هیأت و قوام پیشین نگاه داشت؟ مگر آن مابعدالطبیعه چنان ساخته نشده بود که بتواند آن طبیعیات را در خود بگنجاند و مگر می توان امروزه طبیعیات نوین را پذیرفت و فلسفه را دست نخورده نگاه داشت و تدریس کرد؟ آن الهیات موجه و مجوز و مکمل آن طبیعیات بود و آن کاخ معرفت، نه دو اتاقه که دو طبقه بود و فرو ریختن یکی، مگر می گذارد که دیگری بی نصیب و بی آسیب بماند؟»<sup>۳</sup>

۳ — بسط و قبض تئوریک شریعت، کیهان فرهنگی، سال پنجم، شماره ۲.

هدف ما در این نوشتار این است که این مسئله را از دیدگاه متفکر و فیلسوف گرانقدر معاصر شهید مرتضی مطهری (رضوان الله علیه) مورد ارزیابی قرار دهیم و ببینیم در نگاه نافذ و تفکر راسخ ایشان این مسئله از چه قرار است و آیا راستی سرنوشت بحثهای فلسفی به بحثهای علوم طبیعی گره خورده است (آن گونه که در تئوری بسط و قبض آمده) یا حقیقت به گونه ای دیگر است؟

بدون شک دیدگاه استاد شهید در این جدال علمی می تواند در حد یک داور خبیر و منصف، راهگشا و تعیین کننده باشد زیرا هر چند در حوزه بحثهای فلسفی و نظری جای تقلید نیست لیکن موضع فکری متفکری که به حق، کارشناس بحثهای فلسفی بوده و واقع نگری و جامع اندیشی و حزم و انصافش مورد اذعان مخالف و موافق است — لاقلاً — برای محققان، آموزنده بوده و آنان را به دقت و تأمل بیشتر دعوت می کند تا هرگز در زمینه کاوشهای علمی و نظریه پردازیهای خود شتاب نکرده و با به دست آوردن چند شاهد و نمونه، یک نظریه کلی و گسترده (که هیچ حد و مرزی نداشته باشد) استنتاج نمایند.

کاری که نگارنده انجام داده ام این است که با مراجعه به آثار فلسفی استاد (عمدتاً پاورقی های اصول فلسفه) محورهای تمایز و تعاون فلسفه و علوم را در نگاه استاد روشن نموده ام. از خواننده محترم صمیمانه تقاضا دارم که بدون هیچ گونه پیش داوری با دقت تمام مقاله را مطالعه نماید آنگاه به قضاوت بنشیند تا دریابد که در چه زمینه هایی سرنوشت مسائل فلسفی وابسته به مسائل علوم طبیعی است و در چه مواردی مسائل فلسفی راهی مستقل و خود، معیار خاصی دارند و تحولات علوم کمترین رخنه و تغییری در آنها ایجاد نمی کند.

اینک فهرست محورهای مزبور را یادآور شده و بحث خود را پی می گیریم:

- |                            |                      |
|----------------------------|----------------------|
| ۱- تمایز موضوعی            | } الف: محورهای تمایز |
| ۲- سبک و روش معرفت         |                      |
| ۳- ابزار و مبادی شناخت     |                      |
| ۴- مسائل و قوانین مورد بحث |                      |
| ۱- نیازمندی علوم به فلسفه  | } ب: محورهای تعاون   |
| ۲- بهره گیری فلسفه از علوم |                      |
| الف: اثبات موضوع           | }                    |
| ب: کلیت قوانین             |                      |
| الف: اصول موضوعه           | }                    |
| ب: حمایت و تأیید           |                      |

قبل از آن که به بحث پیرامون مطالب یاد شده بپردازیم لازم است یادآور شویم که مقصود از فلسفه چیست و این کدام فلسفه است که درصدد بررسی تمایز و پیوند آن با علوم تجربی هستیم؟

### اصطلاحهای مختلف فلسفه

برای واژه فلسفه اصطلاحهای مختلفی وجود دارد که همه آنها مقصود این مقاله نیست. اکنون به عمده‌ترین آنها اشاره کرده آنگاه اصطلاح مورد نظر خود را یادآور می‌شویم:

۱ - فلسفه حقیقی: مقصود از فلسفه حقیقی همان فلسفه ارسطویی است که بعداً به دست فلاسفه بلندپایه اسلامی بسط یافته و شکوفا گردید که به نامهای فلسفه اولی، علم کلی، حکمت الهی و متافیزیک از آن تعبیر می‌شود. استاد شهید در این باره چنین می‌گوید:

«ارسطو اول کسی است که پی برد یک سلسله مسائل است که در هیچ علمی از علوم اعم از طبیعی یا ریاضی یا اخلاقی یا اجتماعی یا منطقی نمی‌گنجد و باید آنها را به علم جداگانه‌ای متعلق دانست... البته مسائل این علم بعدها توسعه پیدا کرد، این مطلب از مقایسه مابعدالطبیعه ارسطو با مابعدالطبیعه ابن سینا تا چه رسد به مابعدالطبیعه صدرالمتألهین روشن می‌شود».<sup>۴</sup>

و در تعریف آن گفته‌اند:

«فلسفه عبارت است از یک سلسله مسائل براساس برهان و قیاس عقلی که از مطلق وجود و احکام و عوارض آن گفتگو می‌کند».

و نیز: «حکمت اولی سابقاً یکی از شعب سه گانه فلسفه نظری شمرده می‌شد و دانشمندان قدیم آن را از آن جهت که کاملاً تعقلی و نظری بود فلسفه حقیقی و از آن جهت که در اطراف کلی‌ترین موضوعات یعنی وجود بحث می‌کرد و مشتمل بر کلی‌ترین مسائل بود آن را علم کلی و از آن جهت که یکی از مسائل آن بحث از علل و واجب الوجود بود الهیات می‌خواندند».<sup>۵</sup>

۲ - فلسفه علمی: یعنی فلسفه‌ای که صددرصد متکی به علوم است و در آن از مقایسه علوم با یکدیگر و پیوند مسائل آنها با مسائل دیگر و کشف نوعی رابطه و کلیت میان قوانین و

۴ - آشنایی با علوم اسلامی، منطق و فلسفه، انتشارات صدرا، قم، ص ۱۳۳.

۵ - اصول فلسفه و روش رئالیسم، دارالعلم، قم، ج ۱، ص ۵، ۸.

مسائل علوم با یکدیگر، یک سلسله مسائل کلی تر به دست می‌آید. این مسائل کلی تر را به نام فلسفه خوانند. فلسفه تحصلی آگوست کنت فرانسوی و فلسفه ترکیبی هربرت اسپنسر انگلیسی از این نوع است. این گروه همان کسانی هستند که در معرفت‌شناسی تنها به ابزار حسی اعتماد نموده و کار عقل را جز تجرید و تعمیم یا تجزیه و ترکیب آنچه از راه حواس وارد ذهن می‌شود نمی‌دانند و از نظر آنان تنها علوم طبیعی از قبیل فیزیک و شیمی و زیست‌شناسی و امثال اینها معتبر است، زیرا در این علوم جز روابط و مناسبات ظاهری اشیائی که قابل احساس و آزمایش هستند مورد نظر قرار نمی‌گیرد... لهذا فلسفه به معنای حقیقی کلمه یعنی فنی که صرفاً متکی به معقولات باشد در نظر این دسته جز لفاظی و خیالبافی چیزی نیست. سیستمهای فلسفی حسیون مانند خود علوم حسی محدود است به یک سلسله مسائل که از حدود توجیه عوارض و ظواهر طبیعت تجاوز نمی‌کند.<sup>۶</sup>

۳- فلسفه نقّادی کانت: کانت قبل از هر چیز تحقیق درباره خود معرفت و قوه‌ای که منشأ این معرفت است یعنی عقل را لازم شمرده و به نقد و نقّادی عقل انسان پرداخت و تحقیقات خود را فلسفه یا فلسفه نقّادی نام نهاد. فلسفه کانت به منطق (که نوعی خاص از فکرشناسی است) از فلسفه (که جهان‌شناسی است) نزدیک تر است.

بنابراین فلسفه کانت و نیز فلسفه علمی با فلسفه حقیقی و متافیزیک، وجه اشتراکی جز لفظ ندارد.<sup>۷</sup>

اصطلاحات یا برداشتها و تفسیرهای دیگری نیز درباره فلسفه مطرح گردیده که چندان مورد توجه قرار نگرفته‌اند.

استاد در این باره می‌فرماید:

«لفظ فلسفه اخیراً در موارد زیادی به کار برده شده به طوری که هر کس از لفظ فلسفه پیش خود معنایی می‌فهمد و برخی گمان کرده‌اند فلسفه یعنی اظهارنظرهای آمیخته با بهت و تحیر درباره جهان.<sup>۸</sup> گروهی نیز فلسفه را مساوی فرضیه دانستند و هر فرضیه مادامی که ثبوت علمی نیافته است فلسفه است و همین که عمل و آزمایش، آن را تأیید کرد علم است.»

گروهی دیگر قلمرو فلسفه را به علوم عملی، یعنی علم چگونه زیستن محدود کردند و گفتند: «علم دانستن است و فلسفه، حکمت و خردمندی».<sup>۹</sup>

۶- منطق و فلسفه، ص ۱۳۵-۱۳۶. اصول فلسفه ج ۱، ص ۴۶ ج ۲، مقدمه مقاله «۵»، ص ۱۰-۱۳.

۷- همان.

۸- اصول فلسفه، ج ۱، ص ۴.

۹- شرح منظومه (مختصر)، انتشارات حکمت، ج ۲، ص ۱۱۶.

اکنون یادآور می‌شویم که مقصود از فلسفه در این مقاله همان اصطلاح نخست است، استاد در این باره می‌گوید:

«منظور از فلسفه در این مقاله (مقاله یکم از مقالات اصول فلسفه) همان فلسفه اولی است که صرفاً نظری و تعقلی است و مقصود بیان تعریف و بیان فرقی آن با سایر قسمت‌هایی است که امروز به نام علوم خوانده می‌شوند».

بعد از یادآوری مقدمه فوق به توضیح محورهای تمایز می‌پردازیم:

### ● تمایز فلسفه و علوم تجربی

#### \* ۱ - تمایز موضوعی فلسفه و علوم

نخستین تمایز فلسفه و علوم تجربی مربوط به موضوع آن است زیرا موضوع فلسفه، هستی مطلق (وجود یا موجود بماهو موجود) است در حالی که موضوع هر یک از علوم، هستی خاص و مقید است. فیلسوف شهید در این باره تشبیه جالبی دارند و می‌گویند:

«ما اگر جهان را به یک اندام تشبیه کنیم می‌بینیم که مطالعه ما درباره این اندام دو گونه است: برخی مطالعات ما مربوط است به اعضاء این اندام و برخی مربوط به کل اندام که مثلاً از یکی به وجود آمده و تا یکی ادامه می‌یابد...»

آن قسمت از مطالعات ما که مربوط می‌شود به عضوشناسی جهان هستی، علم است و آن قسمت از مطالعات که مربوط می‌شود به اندام‌شناسی جهان، فلسفه است.

علاوه بر این هرگاه ما درباره ماهیت اشیاء بحث کنیم که مثلاً ماهیت و چیستی واقعی جسم یا انسان چیست؟ باز به همین فن مربوط است. زیرا ماهیات از عوارض و احکام موجود بماهو موجود می‌باشند».<sup>۱۰</sup>

البته تمایز موضوعی اختصاص به فلسفه و علوم ندارد، بلکه همه علوم از نظر موضوع با یکدیگر به گونه‌ای متمایز می‌باشند و به واسطه همین تمایز موضوعی، مسائل هر یک از آنها را از یکدیگر باز می‌شناسیم. و غالباً علوم را از طریق موضوع آنها تعریف می‌کنند.<sup>۱۱</sup>

#### \* ۲ - تمایز سبکی فلسفه و علوم تجربی

دومین وجه تمایز میان فلسفه و علوم تجربی، از شیوه و روش خاص آن دو در زمینه ارزیابی و اثبات مسائل آنها ناشی می‌گردد. شیوه بحث در فلسفه، تعقل و قیاس برهانی

۱۰ - منطق و فلسفه، ص ۱۳۰ - ۱۳۱.

۱۱ - اصول فلسفه، ج ۱، ص ۷.

است ولی سبک بحث در علوم تجربی ادراک حسی و آزمایش و تجربه است. سخن استاد در این باره چنین است:

«عده‌ای بین اسلوب فکری که در فلسفه مورد استفاده قرار می‌گیرد (اسلوب قیاس) و اسلوب فکری که در سایر علوم مخصوصاً طبیعیات (اسلوب تجربی) از آن استفاده می‌شود فرق نمی‌گذارند و انتظار دارند مسائل دقیق و عمیق فلسفه را که جز با براهین مخصوص عقلی نمی‌توان کشف کرد در زیر ذره‌بین‌ها یا لابراتوارها پیدا نمایند».<sup>۱۲</sup>

لازم به یادآوری است که تمایز روشی نیز اختصاص به فلسفه و علوم تجربی ندارد بلکه هر یک از رشته‌های علوم و معارف بشری برای خود روش و اسلوب بحث ویژه‌ای دارد و در دوره‌های اخیر این مسئله مورد توجه آکید دانشمندان قرار گرفته و دانش و فن روش‌شناسی را به خود اختصاص داده است.

بیان اختلاف علوم از لحاظ روش و اسلوب فکری و تعیین این که در فلان علم از چه روش و اسلوبی باید استفاده کرد تا به نتیجه مطلوب رسید، مهم‌ترین تنبّه و توجهی است که دانشمندان جدید در این زمینه پیدا کرده‌اند و به عقیده این دانشمندان از آن روزی که روشهای علوم شناخته شد، راه پیشروی و تکامل باز شد و علت اصلی رکود و توقف علم در قدیم همانا نشناختن متد و طرز تفکر صحیحی است که در هر علم لازم است، مثل آن که در مواردی که باید از طرز تفکر تجربی استفاده شود با طرز تعقلی و استنتاجی می‌خواسته‌اند به نتیجه برسند. اهمیت این مسئله موجب آن گردید که این دانشمندان، منطبق را به دو قسمت تقسیم کردند: ۱- منطبق صوری که همان منطبق ارسطویی است؛ ۲- متدولوژی که متضمن تقسیمات علوم، تعریقات، موضوعات، فواید و روشها و اصول متعارفه و موضوعه آنها است.<sup>۱۳</sup>

در هر حال رعایت این اصل در بحث و بررسی پیرامون مسائل فلسفی، فوق‌العاده ضروری است و فیلسوف شهید در جای‌جای آثار فلسفی خود آن را گوشزد نموده‌اند، از جمله در مسأله نیازمندی معلول به علت در بقا می‌گویند:

«این مسأله از مسائل فلسفی خالص است که به هیچ اصل تجربی یا غیرتجربی خارج از حوزه فلسفه متکی نیست بلکه یک توجه دقیق به این مسأله روشن می‌کند که آن، جزء مسائلی است که تحقیق در آنها فقط از راه برهان عقلی به ترتیبی که بیان شد میسر است و ضمناً ثابت می‌کند که نظریه کسانی که حدود حس و عقل و تجربه و تعقل و علم و فلسفه را نشناخته‌اند و در ارزش حس و تجربه راه اغراق پیموده و ادعا کرده‌اند مسائل فلسفی

۱۲- اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۱، ص ۴. ۱۳- همان، دارالعلم، قم، ج ۳، ص ۴-۵.

نیز از راه حس و تجربه باید تحقیق شود. چقدر مضحک و مسخره است». ۱۴

و نیز در مورد قانون علیت و معلولیت گفته اند:

«قانون علیت با شعب و متفرعاتی که دارد از قبیل قانون ضرورت علی و معلولی و قانون سنخیت و بطلان دور و تسلسل و غیره از قوانین فلسفی خالص است و فقط با اصول فلسفی می‌توان در مقام نفی یا اثبات آن برآمد و علوم، نه می‌توانند این قوانین را رد کنند و نه اثبات و نه می‌توانند از آنها بی‌نیاز باشند...»

«یکی از مخاطرات بزرگ این است که یک قانون مربوط به فنّ مخصوصی را بخواهیم با ابزار و مسائل مخصوص فن دیگر رد یا اثبات کنیم. همان طوری که عمل غالب قدما که مسائل طبیعیات را احیاناً می‌خواستند با اصول فلسفی نفی یا اثبات کنند، مخاطراتی را در برداشت و حداقل این بود که علم را متوقف می‌کرد، راهی را که برخی از دانشمندان جدید پیش گرفته‌اند و می‌خواهند فلسفه را نیز از دریچه چشم فیزیک ببینند مخاطراتی کمتر از آن مخاطرات در بر ندارد». ۱۵

### \* ۳ - تمایز ابزاری فلسفه و علوم تجربی

مقصود از تمایز ابزاری همان مبادی تصویری و تصدیقیه‌ای است که در علوم مختلف به کار گرفته می‌شوند. مبادی تصویری هر علم، تعریف موضوع و محمول آن، و مبادی تصدیقیه، اصول و قواعدی است که دلایل آن علم بر آنها مبتنی می‌گردد:

«مبادی تصویری و تصدیقیه هر فنی به منزله نقاط اتکا و از لحاظی به منزله ابزار و اسباب کار آن فن به شمار می‌رود... فلسفه از لحاظ تعریفات (مبادی تصویری) غنی‌ترین فنون است زیرا مفاهیمی که موضوعات و محمولات مسائل فلسفی را تشکیل می‌دهند از قبیل مفهوم وجود، عدم، وحدت، کثرت، وجوب، امکان و... مفاهیمی بسیط می‌باشند و به همین جهت بدیهی‌التصور و مستغنی از تعریف هستند». ۱۶

مبادی تصدیقیه دو گونه‌اند:

۱ - اصول متعارفه؛

۲ - اصول موضوعه.

«اصول متعارفه عبارت است از یک یا چند اصلی که دلایل و براهین آن علم بر روی آنها بنا شده و خود آن اصول، بدیهی و غیر قابل تردید است. مانند اصل کلّ و جزء (کل از جزء بزرگتر است) و اصل مساوات (دو مقدار مساوی با یک مقدار، مساوی با



یکدیگرند) در هندسه و اصل امتناع تناقض و اثبات واقعیت در فلسفه.

و اصول موضوعه عبارت است از یک یا چند اصلی که برخی از دلایل آن علم متکی به آنها است و خود آن اصول، بدیهی یا جزمی اذهان نیست و دلیلی هم عجالاً بر صحت آن اصول نیست ولی آن اصول را مفروض الصحتة گرفته ایم.

البته ممکن است که یک اصل موضوع در یک علم جنبه «وضعی» و فرضی داشته باشد ولی در علم دیگر با دلایل مخصوص آن علم به تحقیق پیوسته باشد، مثل این که در علوم طبیعی از اصول ریاضی و در علوم ریاضی از اصول طبیعی و در هر یک از آنها از اصول فلسفی و در فلسفه از هر یک از اینها استفاده شود». ۱۷

از مطالب فوق روشن گردید که تمایز فلسفه و علوم تجربی از نظر مبادی تصدیقیه (اصول متعارفه و اصول موضوعه) یک تمایز کلی و همه جانبه نیست. توضیح آنکه:

اصول متعارفه بردو قسمند:

۱- اصول متعارفه عام؛

۲- اصول متعارفه خاص.

اصول متعارفه عام قضایایی هستند که بدون آنها هیچ معرفتی برای بشر حاصل نمی‌شود و عمومی ترین اصول متعارف همان اصل امتناع اجتماع و ارتفاع دو نقیض است. بنابراین، اصل مزبور اختصاص به فلسفه نداشته، و تکیه گاه دلایل همه علوم و معارف بشری می‌باشد ولی اصل کلّ و جزء و اصل مساوات اگرچه در هندسه از اصول متعارف به شمار می‌روند ولی در اثبات مسائل فلسفی، کاربردی ندارند. چنان که فلسفه نیز برای خود، اصول متعارفه خاصی دارد که برخی از آنها در همه مسائل و برخی در پاره‌ای از مسائل مورد استناد قرار می‌گیرند. از جمله اصول متعارفه عام فلسفی، اصل اثبات واقعیت است. مرز فلسفه و سفسطه همانا اذعان به واقعیت هستی است، این اصل، فطری هر ذی شعوری است و احدی یافت نمی‌شود که بتواند در حاق ذهن خویش در این اصل کلی تردید روا دارد. فلسفه این اصل بدیهی، قطعی را اصل متعارف قرار داده و مسائل اصلی فلسفه که آنها را به نام مسائل وجود می‌خوانیم و سایر مسائل مهم فلسفی، به ترتیب از همین اصل استنباط شده‌اند. بنابراین اگرچه اصل امتناع تناقض از مستحکم ترین نقاط اتکاء فلسفه است ولی چون زیربنای تمام اصول فکری بشری است در همه علوم و مسائل مورد استعمال دارد و به اصطلاح از اصول متعارفه عامه است ولی اصل اثبات واقعیت تنها در فلسفه است که به عنوان اصل متعارف مورد استعمال دارد. ۱۸

بنابراین، آنچه نقطه تمایز علوم از یکدیگر می‌باشد اصول متعارفه خاص است نه اصول متعارفه عام، اما در مورد اصول موضوعه همان گونه که ممکن است هر علم، اصول موضوعه خاصی داشته باشد، گاهی نیز قانون و مسأله‌ای که در یک علم مورد بحث قرار می‌گیرد در علم دیگر به عنوان اصل موضوع تلقی می‌گردد. این اصل در مورد فلسفه و علوم تجربی نیز جاری است و مسائل فلسفی غیرخالص، مبتنی بر اصول موضوعه‌ای هستند که از علوم اخذ گردیده است. در این باره در بحثهای آینده توضیح خواهیم داد.

### ملاک تمایز روشی و ابزاری علوم چیست؟

نکته قابل توجه در این جا این است که ملاک تمایز علوم از نظر روش و اسلوب و مبادی چیست؟ استاد شهید در این باره چنین می‌گوید:

«آنچه ما می‌خواهیم در این جا بیان کنیم نکته لازم و مهمی است که ندیده‌ایم کسی تاکنون متعرض آن شده باشد و آن عبارت است از بیان منشأ اختلاف علوم از لحاظ اصول متعارفه و موضوعه و روش و اسلوب تفکر، به عقیده ما این اختلاف از ناحیه موضوع آن علم سرچشمه می‌گیرد زیرا اصول متعارفه و موضوعه هر علمی عبارت است از یک عده احکامی قطعی یا وضعی که عقل در مورد موضوع آن علم دارد و اسلوب و روش فکری خاص هر علمی نیز عبارت است از یک نوع ارتباط فکری خاصی که بین انسان و موضوع آن علم باید برقرار شود و بدیهی است که نوع ارتباط فکری بین انسان و شیئی از اشیاء بستگی دارد به نحوه وجود و واقعیت آن شیء، مثلاً اگر شیء از نوع اجسام است ناچار باید ارتباط جسمانی و مادی بین انسان و آن شیء برقرار شود و احساس و آزمایش عملی، همان ارتباطات مادی است که دستگاه فکر با اشیاء پیدا می‌کند و اگر آن شیء وجود نفسانی دارد باید به مشاهده حضوری و نفسانی که یگانه وسیله ارتباط ذهن با آن شیء است پرداخته شود و اگر آن شیء کیفیت عقلانی دارد یعنی حقیقتی است که عقل با اعمال قوه انتزاع آن را یافته است باید با سبک قیاس و برهان و تحلیل عقلانی مورد بررسی قرار گیرد».<sup>۱۹</sup>

### نقش مهم موضوعات علوم

از این جا نقش مهمی را که موضوعات علوم در علوم دارند می‌توان دریافت زیرا موضوع هر علم و فنی نماینده استقلال و تعیین کننده روش و اسلوب تحقیق و منشأ اختصاص اصول متعارفه و مبانی اولیه آن علم است. و از آنجا که مفهوم وجود و موجود که

۱۹ - اصول فلسفه، ج ۳، ص ۱۵.

موضوع اصلی مسائل فلسفه است و همچنین مفاهیم فلسفی دیگری مانند وحدت و کثرت و غیره صرفاً عقلانی هستند یعنی مفاهیمی هستند که ذهن از راه هیچ حس خارجی یا داخلی قادر به نیل به آنها نیست بلکه با یکی از عالیترین اعمال عقلانی به آنها نائل شده است؛ بنابراین، بررسی و کنجکاوی درباره موضوع فلسفه و مسائل آن جز با بررسی های عقلانی میسر نیست.

#### ✽ ۴ — تمایز مسائل و قوانین فلسفه و علوم تجربی

نوع دیگری از تمایز بین فلسفه و علوم تجربی، تمایز آن دو از نظر قوانین به دست آمده از آنها است زیرا قوانین فلسفی، قطعی و تردیدناپذیرند ولی مسائل و قواعد علمی فاقد قطعیت و جزمیت می باشند. استاد در این باره چنین می گوید:

«علم، امروز در مسائل طبیعیات یک قانون علمی ثابت و لایتنغیری که تصور هیچ گونه اشتباهی در آن نرود نمی شناسد و اعتقاد به چنین قانونی را یک نوع غرور و از خصایص دوره اسکولاستیک و قرون وسطایی ها می داند. در نظر دانشمندان جدید اعتقاد به قطعی بودن و یقینی بودن یک قانون علمی آن طور که قدما تصور می کردند یک عقیده ارتجاعی است.

شاید از قرن نوزدهم به بعد در میان دانشمندان کسی یافت نشود که مانند قدما در طبیعیات اظهار جزم و یقین کند (هرچند قدما هم مسائل طبیعیات و فلکیات را چندان یقینی نمی دانستند و آنها را از حدسیات می خواندند) آری تنها مادّیون هستند که در این مسائل اظهار قطع و یقین می کنند و این مسائل را حقایق مسلمة تلقی می کنند و از طرفی چون می بینند که فرضیه های طبیعی بالعیان تغییر می کنند ناچار یک مطلب موهوم دیگری را به نام تکامل حقیقت عنوان کرده اند.»<sup>۲۰</sup>

مسائل علوم تجربی دو گونه اند

توجه به این نکته لازم است که مسائل علوم تجربی دو گونه اند:

الف: مسائلی که متکی به فرضیه ها و تئوریهای است که خود مشهود نیستند و فقط گواهشان انطباق با یک سلسله تجربیات و نتیجه عملی دادن است.

ب: مسائلی که از یک عده مشهودات خلاصه شده است و به وجهی می توان گفت خودشان مشهودند مانند: تعیین خواص اجسام و کیفیت ترکیبات شیمیایی آنها.

این دو گروه مسائل علوم تجربی را نباید به یک چشم نگریست و در مورد یقینی و قطعی نبودن آنها یکسان نظر داد زیرا یقینی بودن و نبودن گروه دوم تابع مقدار ارزشی است که برای محسوسات قائل باشیم بنابراین اگر برای ادراکات حسی، ویژگی یقینی و قطعی بودن قائل شویم، این دسته از مسائل علوم تجربی نیز یقینی و قطعی خواهند بود.<sup>۲۱</sup>

فیلیسین شاله، خطاپذیر بودن حس را دلیل بر قطعی نبودن مسائل فیزیکی و شیمیایی دانسته می‌گوید:

«علوم فیزیکی و شیمیایی مانند ریاضیات، محصل یقین و قطعیت مطلق نمی‌شود زیرا مبدأ آنها محسوسات است و حس هم خطا کار می‌باشد.»<sup>۲۲</sup>

و در نتیجه آنچه در مقابل مسائل فلسفی قرار گرفته و غیر قطعی و غیر یقینی قلمداد می‌شوند، مسائل گروه نخست می‌باشند (مسائل متکی به فرضیه‌ها و تئوریهای علمی).

چرا مسائل علوم تجربی یقینی نیستند؟

اکنون باید دید چرا این دسته از مسائل علوم قطعی و یقینی نمی‌باشند؟! «علت یقینی نبودن علوم علمی که صرفاً مستند به تجربه هستند این است که فرضیه‌هایی که در علوم ساخته می‌شود دلیل و گواهی غیر از انطباق با عمل و نتیجه عملی دادن ندارد و نتیجه عملی دادن دلیل بر صحت یک فرضیه و مطابقت آن با واقع نمی‌شود زیرا ممکن است یک فرضیه صددرصد غلط باشد ولی در عین حال بتوان از آن عملاً نتیجه گرفت چنان که هیئت بطلمیوس که زمین را مرکز عالم، و افلاک و خورشید و همه ستارگان را متحرک به دور زمین می‌دانست غلط بود ولی در عین حال از همین فرضیه غلط درباره خسوف و کسوف و غیره نتیجه عملی می‌گرفتند. طب قدیم که بر اساس طبایع چهارگانه (حرارت، برودت، رطوبت و بیوست) قضاوت می‌کرد غلط بود ولی در عین حال عملاً صدها هزار مریض را معالجه کرده است. و به همین جهت دانشمندان جدید مسائلی را که بر مبنای فرضیه و تئوری مطرح می‌سازند، نتایج بدست آمده از آن را قطعی و به عنوان حقیقت مسلم تلقی نمی‌کنند».

«انیشتمین دانشمند معروف معاصر درباره نظریه معروف خود، نسبت به جانشین نظریه جاذبه عمومی نیوتن در فیزیک شده است بیش از این نمی‌گوید که «تجربه‌های فعلی آن را تأیید کرده است» و فیلیسین شاله پس از آنکه خطا کار بودن حواس را علت قطعی نبودن علوم فیزیکی و شیمیایی می‌داند چنین ابراز می‌دارد: «از جهت این که این علوم در

۲۲ - همان، ص ۱۰۹.

۲۱ - همان، ص ۱۱۰ - ۱۱۱.

عمل مفید بوده و استفاده‌های عملی شایانی از آنها می‌شود نسبی و اضافی بودن مسائل آن، ارزش آنها را نمی‌کاهد».<sup>۲۳</sup>

مسائل فلسفی نیز دو گونه‌اند

همان گونه که مسائل علوم تجربی دو گونه‌اند و در مورد هر دو نوع از نظر قطعی و یقینی بودن و نبودن نمی‌توان به طور یکسان حکم کرد، مسائل فلسفی نیز دو گونه‌اند:

۱- مسائل فلسفی خالص؛

۲- مسائل فلسفی غیرخالص.

مسائل فلسفی خالص آن دسته از مسائل هستند که هیچ گونه وابستگی به علوم نداشته و فلسفه می‌تواند بر پایه بدیهیات اولیه و اصول متعارفه صحت مطلق آنها را تضمین کند، ولی مسائل فلسفی غیرخالص آن مسائلی هستند که اصول موضوعه آنها از علوم گرفته شده است و فلسفه نمی‌تواند صحت و شقم مطلق آن حقایق فلسفی که از مواد علمی تهیه شده است را تضمین نماید.

علیهذا هر مسأله فلسفی که متکی به مواد علمی باشد درجه صحت و استواریش تابع درجه صحت و اعتبار آن مسأله علمی است.

از بحثهای فوق العاده لازمی که باید مورد بررسی قرار گیرد همانا تفکیک مسائل فلسفی خالص از مسائل متکی به علوم است و تاکنون دیده نشده کسی درصدد تفکیک و تجزیه برآید. آنچه می‌توان در این جا گفت این است که:

مسائل عمده‌ای که در فلسفه هست و به منزله ستون فقرات فلسفه به شمار می‌رود از نوع مسائل فلسفی خالص است و فقط قسمتی از مسائل فرعی علت و معلول و قسمتی از مباحث قوه و فعل و حرکت و بعضی قسمتهای فرعی دیگر است که خواه و ناخواه متکی به نظریه‌های علمی می‌باشد و در حقیقت مسائلی که مربوط به شناختن جهان هستی از جنبه کلی و عمومی است مثل مسائل وجود و عدم، ضرورت و امکان، وحدت و کثرت، علت و معلول، متناهی و نامتناهی و غیره جنبه فلسفی خالص دارد.<sup>۲۴</sup>

### ● تعاون و پیوند فلسفه و علوم تجربی

تا این جا با نقطه‌های تمایز فلسفه و علوم تجربی آشنا شدیم و بر دیدگاه فیلسوف

۲۴- اصول فلسفه، ج ۳، ص ۱۳-۱۴.

۲۳- اصول فلسفه، ج ۱، ص ۱۰۸-۱۱۰.

شهید در این باره واقف گردیدیم. اینک به بررسی نقاط تلائم و پیوند و به عبارت دیگر داد و ستد علوم و فلسفه می پردازیم تا ببینیم هریک از آن دو در چه مواردی از یکدیگر بهره گرفته و نیازمندی خود را به واسطه دیگری برطرف می سازد. طبعاً این بخش از بحث دو محور را تشکیل می دهد:

۱ - نیازمندی علوم به فلسفه؛ ۲ - بهره گیری فلسفه از علوم.

اینک به بررسی این دو محور می پردازیم:

## \* ۱ - نیازمندی علوم به فلسفه

علوم از دو نظر به فلسفه نیاز دارند:

الف: از نظر اثبات وجود موضوع؛

ب: کلیت قوانین علمی (اصول موضوعه).

مطلب نخست از مطالب معروفی است که در همه یا اکثر متون فلسفی مورد توجه قرار گرفته است. ولی مطلب دوم از جمله مطالبی است که استاد شهید(ره) فوق العاده به آن توجه نموده و در مناسبتهای گوناگون آن را یادآور شده است. و اینک نقل عباراتی از ایشان در هر دو مورد:

### ۱ - در رابطه با موضوع

«هریک از علوم اعم از طبیعی یا ریاضی خواه با اسلوب تجربی پیش برود و خواه با اسلوب برهان و قیاس، شیء معینی را که اصطلاحاً موضوع آن علم نامیده می شود موجود و واقعیت دار فرض می کند و به بحث از آثار و حالات آن می پردازد و واضح است که ثبوت یک حالت و داشتن یک اثر برای چیزی وقتی ممکن است که خود آن چیز موجود باشد. پس اگر بخواهیم مطمئن شویم چنین حالت و آثاری برای آن شیء هست باید قبلاً از وجود خود آن شیء مطمئن شویم و این اطمینان را فقط فلسفه می تواند به ما بدهد».

«مثلاً اگر درباره دایره، این مسأله را در نظر بگیریم که محیط هر دایره برابر است با  $(\frac{3}{14})$  قطر آن، مربوط به هندسه است زیرا معنای این جمله این است که هر دایره که وجود خارجی پیدا کند دارای این خاصیت است، پس برای دایره فرض وجود کرده ایم و یک حکم یا خاصیت برایش ثابت نموده ایم و اما اگر این مسأله را در نظر بگیریم که آیا اصلاً در خارج، دایره وجود دارد یا نه بلکه آنچه ما خیال می کنیم دایره است، کثیرالاضلاع است، مربوط به فلسفه است زیرا از بود و نبود دایره گفتگو کرده ایم نه از خواص و احکام آن».

«و یا مثلاً اگر دربارهٔ جسم، این مسأله را طرح کنیم که هر جسمی دارای شکل است و یا هر جسم دارای تشعشع است مربوط به علوم طبیعی است و اما اگر بگوییم آیا جسم (شیء دارای ابعاد سه گانه) در خارج وجود دارد یا نه و آن چیزی که ما آن را جسم و دارای سه بُعد حس می‌کنیم در واقع مجموعه‌ای است از ذرات خالی از بعد، مربوط به فلسفه است.»<sup>۲۵</sup>

## ۲- در رابطه با قوانین علمی

همان گونه که اشاره شد فیلسوف شهید در این باره اصرار و پافشاری زیادی نموده است. و این بحث در حقیقت مربوط به نقد اندیشهٔ آن گروه از معرفت‌شناسان است که معرفت عقلی را فاقد اعتبار دانسته و یگانه طریق سودمند برای نیل به معرفت و حلّ معضلات فکری و علمی را حس و تجربه به شمار آورده‌اند و به حسّیون یا طرفداران اصالت حس معروفند. البته نباید از تذکر یک نکته مهم غفلت ورزید و آن این که اختلاف حسّیون و عقلیون در معرفت‌شناسی در دو مورد است.

الف: ادراکات تصویری؛

ب: ادراکات تصدیقی.

«اختلاف نظر حسی و عقلی در بخش نخست این است که راه اولی پیدایش تصورات در ذهن چیست و آن مسأله بیشتر جنبهٔ «علم النفسی» دارد ولی مسألهٔ دوم مربوط به احکامی است که ذهن در مورد تصوراتی که از راه حس یا راه دیگر برایش پیدا می‌شود صادر می‌کند و این مسأله صرفاً جنبهٔ منطقی دارد و این دو مسأله چندان ارتباطی با یکدیگر ندارند هر چند برخی از نویسندگان جدید خلط مبحث کرده و تحت عنوان «امپریسم» (مسلک تجربی) و «راسیونالیسم» (مسلک عقلی) مطالب را درهم آمیخته‌اند و ما برای اولین بار این دو را از یکدیگر تفکیک می‌کنیم و برای جلوگیری از اشتباه لفظی، اختلاف نظر در مسألهٔ اول را به نام حسی و عقلی و اختلاف نظر در مسألهٔ دوم را به نام تعقلی و تجربی می‌خوانیم.»<sup>۲۶</sup>

آنچه فعلاً مورد نظر ماست همان مسألهٔ دوم است<sup>۲۷</sup> که حسّیون و عقلیون در مورد آن، دو دیدگاه متضاد دارند و استاد نخست دیدگاه هر یک از آن دورا در این باره بیان نموده آنگاه به نقد نظریهٔ تجربی پرداخته‌اند. نقل همهٔ آن مباحث مایهٔ گسترده‌گی سخن می‌شود،

۲۵- اصول فلسفه، ج ۱، ص ۴، ۸.

۲۶- اصول فلسفه، دارالعلم، قم، ج ۲، ص ۹۰.

۲۷- استاد دربارهٔ بخش نخست در مقدمهٔ مقاله پنجم اصول فلسفه، ج ۲ به تفصیل بحث کرده است.

آنچه یادآوری آن در این جا لازم است نظریه تجربی است.

«منطق تجربی مدعی است که ما احکام بدیهی اولی نداریم و تمام احکام کلی که در ذهن بشر هست و تعقلیون می پندارند که بدیهی اولی اند یک سلسله قضایای تجربی هستند که در طول زندگی بدست آمده اند و ابتدا ذهن به صورت جزئی آن احکام را صادر کرده سپس به صورت احکام کلی درآمده است...».

آنگاه در مقام نقد و ارزیابی آن برآمده، فرموده اند:

«فرضاً ما در مورد برخی از قضایای بدیهی اولی مناقشه تجربیون را بپذیریم از قبیل حکم به این که کلّ از جزء خودش بزرگتر است و مقادیر مساوی با یک مقدار، با یکدیگر مساویند ولی پاره ای از قضایا که ذهن ما نسبت به آنها اذعان دارد قابل تجربه و مشاهده نیست از قبیل حکم به امتناع تناقض، صدفه، معلول بدون علت و دور... گذشته براین اگر قبول کنیم که تمام احکام عقلی مولود تجربیات است باید قبول کنیم که یگانه مقیاس منطقی صحت و سُقم قضایا همانا تجربه است، در این صورت صحت این حکم را نیز باید تجربه تأیید کند (و این امری نامعقول است)».

آنگاه پس از بحثی مفصل در این باره فرموده اند:

«از این جا معلوم می شود که در جمیع مسائل تجربی که ذهن از احکام جزئی به احکام کلی سیر می کند با اتکاء به یک سلسله اصول کلی غیر تجربی است. عمده اصول عقلانی که هر تجربه ای متکی به آن است دو اصل است:

۱- اصل امتناع صدفه (حادثه بدون علت محال است)؛

۲- اصل سنخیت بین علت و معلول (همواره از هر علت معین معلول معین صادر

می شود).

ذهن پس از آن که این دو اصل را پذیرفت می تواند از تجربیات خود نتیجه بگیرد زیرا تجربه می کوشد تا رابطه بین دو حادثه جزئی را دریابد و علیت یک حادثه ای را برای حادثه دیگر بدست آورد و چون ذهن اذعان دارد که صدفه محال است قهراً اذعان می کند که حادثه مورد نظر بلاعلت نیست آنگاه با روشهای مخصوص که علماء تجربی عملاً در آزمایش های خود بکار می برند علت واقعی آن حادثه را بدست می آورند و پس از آنکه علیت یک حادثه را برای یک حادثه دیگر در موارد جزئی به دست آورد به حکم اصل سنخیت بین علت و معلول (در مواردی از آن به اصل تشابه طبیعت یاد کرده اند) که فلسفه تعقلی صحت آن را تضمین کرده است، آن حکم جزئی را تعمیم می دهد.<sup>۲۸</sup>



و در جای دیگر گفته اند:

«اگر قانون علیت را نپذیریم هیچ قانون علمی (تجربی و غیرتجربی) را نباید بپذیریم زیرا هر قانون علمی محصول و معلول یک رشته مقدمات قیاسی و غیرقیاسی است. حال اگر بنا شود که قانون علیت دروغ باشد هیچ رابطه ای بین مقدمات یک دلیل و ثمره آن دلیل نخواهد بود و اگر قانون سنخیت علی و معلولی دروغ باشد از هر مقدمه و قیاسی و استدلالی هر نتیجه را می توان انتظار داشت...»<sup>۲۹</sup>

### اصل ضرورت نظام وجود

«حقیقت این است که همه علوم و بالاخص علوم طبیعی با استناد ضمنی به یک «اصل موضوع» مسائل خود را به صورت ضروری و قطعی بیان می کنند و آن اصل موضوع «اصل ضرورت نظام وجود» است. این اصل که در علوم به منزله اصل موضوع به کار برده می شود جزء مسائل اصلی فلسفه است و این خود یکی از جهات نیازمندی علوم به فلسفه است»<sup>۳۰</sup>

### \* ۲ - بهره گیری فلسفه از علوم

اکنون که با جهات نیازمندی علوم به فلسفه آشنا شدیم، موارد و نحوه بهره گیری فلسفه از علوم را مورد بررسی قرار می دهیم:

بهره گیری فلسفه از علوم را می توان به دو صورت تقسیم کرد:  
۱ - به صورت اصل موضوع؛ ۲ - تقویت و تأیید آراء فلسفی.

#### □ ۱ - به صورت اصل موضوع

بهره گیری فلسفه از علوم به صورت اصل موضوع مربوط به مسائل فلسفی غیرخالص است که در گذشته یادآور شدیم ولی مسائل فلسفی خالص (که ستون فقرات فلسفه را تشکیل می دهند) هیچ گونه وابستگی به علوم ندارد.

باید توجه داشته باشیم که این نوع از مسائل فلسفی نیز که به نوعی به امور بیرون از حوزه فلسفه وابستگی دارند، همیشه به این صورت نیست که مبتنی بر کاوشهای دقیق علوم باشد، بلکه مسلمات علوم و حتی مشهودات بشری برای موضوع بحث فلسفی کافی است. از این قبیل است مسأله قوه و فعل که مبتنی بر اصل تغیر در طبیعت است:

۳۰ - همان، ص ۷۳.

۲۹ - اصول فلسفه، ج ۳، ص ۲۱۷.

«قسمتهای عمده قضاوت‌های فلسفی درباره تغییرات و تبدلات طبیعت، مبتنی بر جنبه‌های متغیر قضاوت‌های عملی نیست و از آنها ریشه و مایه نمی‌گیرد؛ برای قسمت عمده قضاوت‌های فلسفی درباره این تغییرات، مسلمات علوم و حتی مشهودات و محسوسات اولیه بشر در این زمینه کافی است. فلسفه از آن جهت تغییرات و تبدلات طبیعت را بررسی می‌کند که طبیعت نمایشگاه «قوه و فعل» است و هیچ‌یک از این دو مفهوم در عین این که حقیقت دارند و صادقند یک مفهوم حسی نمی‌باشند».<sup>۳۱</sup>

آری اصل موضوع در مورد برخی از مسائل فلسفی به گونه‌ای است که مشاهدات سطحی کافی نیست و کاوش‌های تجربی نقش تعیین‌کننده‌ای را ایفا می‌کند. از این قبیل است مسأله «صورت نوعیه» در فلسفه که فیلسوف از طریق اختلاف آثار اجسام و بر پایه یک رشته مقدمات مسلم عقلی اثبات می‌کند که هر یک از اجسام، صورت نوعی خاصی دارد و اختلاف آثار در اجسام اگر چه امری است مشهود ولی از آنجا که گاهی نظر ساده و سطحی خطا کرده و یک اثر مرکب را بسیط دانسته برای آن موضوع غیرواقعی اثبات می‌کند، چنان که مثلاً ما به نظر ساده، امثال خانه و فرش و ماشین و غیر اینها را واحدهای جوهری شمرده و آثار و خواصی برای آنها می‌پنداریم، بنابراین فلسفه باید از نظریات علمی استمداد جست و از نتایج کنجکاوی‌های آنها که خواص اشیاء را تشخیص می‌دهند استفاده کرده و از برای خواص حقیقی، موضوعات حقیقی اثبات کند، زیرا تشخیص خواص اجسام وظیفه علم است نه فلسفه. بدین خاطر در گذشته که طبیعیات اصول اولیه ترکیبات جسمانی را چهارتا می‌دانست (آتش، هوا، آب، خاک) فلسفه نیز برای هر یک از آنها صورت نوعی جوهری جداگانه اثبات می‌کرد ولی امروز که چهار عنصر تجزیه شده و بیش از صد عنصر کشف گردیده است فلسفه نیز طبق اصول مسلم خود، با حفظ این نظریات، نوعیتهای جسمانی جوهری اثبات خواهد کرد.<sup>۳۲</sup>

«مسأله صورت نوعیه یک مسأله فلسفی است ولی یکی از پایه‌های آن علمی است یعنی شهادت علوم به خواص و آثار موجودات. فیزیک که از قوای بی‌جان طبیعت بحث می‌کند به نحوی شهادت می‌دهد، شیمی از نظر میلیهای ترکیبی عناصر به نحو دیگر، و علوم زیستی از نظر آثار حیاتی به نحو دیگر بر این مدعا شهادت می‌دهند. ما هر اندازه مطالعات خود را در این زمینه‌ها توسعه دهیم ماده استدلال ما از این نظر تقویت می‌شود».<sup>۳۳</sup>

۳۱ - اصول فلسفه، انتشارات صدرا، قم ج ۴، ص ۱۰.

۳۲ - اصول فلسفه، ج ۴، مقاله ۱۳، ص ۳۰۹ - ۳۱۱. بداية الحکمه، مرحله ۶، فصل ۳، ۵.

۳۳ - اصول فلسفه، ج ۴، ص ۱۳۷.

## نتیجه گیری فلسفی از مسائل علمی

«استفاده‌ای که فلسفه گاهی از مسائل علوم می‌کند به این نحو نیست که پاره‌ای از مسائل علوم در صنف مسائل فلسفی قرار گیرند و یا آنکه مسأله فلسفی از یک مسأله علمی استنتاج گردد (مسأله علمی به منزله کبرای کلی باشد و مسأله فلسفی از آن زاییده گردد) بلکه فلسفه یک مسأله علمی را صغرای قیاس فلسفی خود قرار می‌دهد و از روی اصول کلی خود یک نتیجه فلسفی می‌گیرد».<sup>۳۴</sup>

استاد شهید در مسأله اختیار و آزادی انسان و ردّ نظر مادیون در مجبور دانستن انسان

می‌گوید:

«در این مورد یک نکته روانشناسی هست که به نوبه خود حاوی سرفلسفی بزرگی است. آن نکته این است که انسان هنگامی که به منظوری اخلاقی در مقابل تحریکات شهوانی مقاومت می‌کند در خود احساس پیروزی و موفقیت می‌کند و برعکس هرگاه به منظور هدف شهوانی از هدف اخلاقی صرف نظر کند در خود احساس ضعف و شکست خوردگی می‌نماید و حال آن که در هر دو حال فاعل یک شخص است. این نکته ای است که روانشناسان یادآوری کرده‌اند و بعلاوه هرکس می‌تواند از مطالعه ضمیر خود آن را بیابد.

این نکته می‌رساند که حیات معنوی و اخلاقی انسان نسبت به حیات مادی وی اصالت بیشتری دارد و شخصیت واقعی انسان وابسته به هدفهای معنوی و اخلاقی است».<sup>۳۵</sup>

### □ ۲ - حمایت علم از فلسفه

در پاره‌ای از مسائل فلسفی علم به حمایت فلسفه برخاسته و آراء فلسفی را که بر پایه اصول مسلم عقلی بدست آمده است از طریق کاوشهای تجربی و شواهد حتی تأیید می‌کند.

فیلسوف شهید در مورد هدفداری تکامل در طبیعت می‌گوید:

«در باره هدفداری تکامل دو گونه بحث می‌توان انجام داد:

۱ - علمی؛ ۲ - فلسفی.

اگر از جنبه علمی بخواهیم بحث کنیم باید در احوال موجودات مخصوصاً موجودات زنده تجسس کنیم. تطورات و عواملی که منجر به آن تطورات شده است را تحت نظر قرار دهیم تا عملاً کشف کنیم که آیا طبیعت یک جریان هدفدار را طی می‌کند یا نه؟ چنان که

۳۵ - اصول فلسفه، ج ۳، ص ۱۶۸.

۳۴ - اصول فلسفه، ج ۱، ص ۹ - ۱۱.

می‌دانیم از قدیم الایام نظام متقن خلقت همواره دلیل قاطعی برای اثبات اصل علیت غائبه به شمار می‌آمده است. این مبحث، مبحث دلکشی است. بحث علمی و زیستی دربارهٔ هدفداری طبیعت بحثی است جالب و دامنه‌دار، ورود در آن از حدود این مقاله خارج است. ما شما را به کتابهایی از قبیل «سرنوشت بشر» تألیف لکننت دونوئی ترجمهٔ عبدالله انتظام و کتاب «حیات و هدفداری» تألیف «ه.روویر» استاد کالبدشناسی دانشکدهٔ پزشکی و عضو فرهنگستان پزشکی پاریس، ترجمهٔ دکتر عباس شیبانی، ارجاع می‌دهیم. اما اگر بخواهیم از راه فلسفی وارد این بحث شویم، تحلیل عقلانی ماهیت حرکت ما را به این نتیجه می‌رساند بدون این که نیازمند تجسس احوال موجودات زنده باشیم...»<sup>۳۶</sup>

نمونهٔ دیگر مسألهٔ تجرد روح و خواص روحی است که به مقتضای قوانین عقلی، مجرد از ماده‌اند. از طرف مادیون بر این نظر اعتراض‌هایی وارد شده است مثلاً عروض نسیان و امراض حافظه‌ای را دلیل برمادی بودن حافظه می‌شمارند و می‌گویند: اگر روح وجود مستقلی از بدن داشت و صور ادراکی مصنوع و معلول او غیرمادی بودند می‌بایست همیشه باقی باشند زیرا منشأ علت آنها که به عقیده روحیون یک امر مجرد است باقی است و معلول در بقاء تابع علت خود می‌باشد. بنابراین عامل فراموشی تغییراتی است که در مادهٔ عصبی حاصل می‌شود.

### پاسخ فلسفی این اشکال

فلاسفه الهی در پاسخ این ایراد می‌گویند: هر چند حافظه غیرمادی است یعنی صور ادراکی در ماوراء ماده نگهداری می‌شوند ولی تذکر (یادآوری) که عبارت است از حاضر ساختن صور ادراکی در صفحه آشکار ذهن، یک نوع فعل است. و در فلسفه ثابت شده است که روح در فعل خود احتیاج به ماده دارد، بنابراین فراموشی‌ها چه آنها که به واسطهٔ طول مدت در حال عادی پیدا می‌شوند و چه آنها که به واسطهٔ اختلالات مغزی حاصل می‌شوند، از این جهت است که قدرت یادآوری روح برای احضار آنها در سطح ذهن به واسطهٔ فقدان «آلت فعل» از بین رفته است.

### تأیید علم از این پاسخ

همان گونه که ملاحظه گردید فلسفه در اثبات تجرد روح و صور ادراکی و خواص روحی خود کفا بوده و بر مبنای اصول عقلی قطعی از نظریهٔ خود دفاع می‌کند، ولی در این باره علم نیز

فلسفه را یاری می‌دهد زیرا آزمایشهای متعدد روانی اثبات کرده است که در حالات غیرطبیعی یا فشارهای غیرعادی که بر روح وارد می‌شود ناگهان تمام خاطرات گذشته که انسان آنها را فراموش کرده است به یاد می‌آید.

نمونه دیگر زمانی نبودن امور ذهنی است. از نظر فلسفه همان گونه که امور ذهنی مکانی نیستند زمانی هم نیستند زیرا زمان همدوش حرکت است و این دو از جوهر امور مادی انتزاع می‌گردند. و چون امور ذهن مجرد از ماده اند، بنابراین فاقد بُعد زمانی می‌باشند. دانشمندان امروز مغرب زمین نیز این نظریه را تأیید می‌کنند زیرا آنان هر چیز را در چهار مختص می‌شناسند: طول، عرض، عمق، زمان. مطابق نظریه این دانشمندان نیز زمان و تغییر همدوش یکدیگرند.<sup>۳۷</sup>

این بحث را در همین جا خاتمه می‌دهیم امید است توانسته باشیم گامی در مسیر ارائه اندیشه های برکت خیز آن فیلسوف و متفکر شهید برداشته باشیم.

۳۷- اصول فلسفه، ج ۱، ص ۷۶-۷۸.

## هجر آن روح خدا بی سرو سامانم کرد

قلم صنع مرا عاشق جانانم کرد  
من نه از روی هوی مست و پریشان گشتم  
دیدگانم چو رُخش دید در آئینه عشق  
«خال لبهای» وی اینگونه پریشانم کرد  
«بگذارید که یادی زنگارم نکنم»  
رهبرم، آنکه رفیق ره پاکانم کرد  
آنکه بُد روح خُدا، آیت وهم مظهر حق  
جَلوة نور رُخش خیره دوچشانم کرد  
غم آن پیر «فکنده است بجانم شری»  
مرگ او سوخت دل و دیده گریانم کرد  
هجر آن روح خدا بی سرو سامانم کرد  
ای دریغا که جدا روح شد از پیکر ما  
فرقتش غم زده و سینه سوزانم کرد  
بارالها متعالی بنما ما وایش  
متعالی هدف وایده وایمانم کرد  
عاشقا! قصه هجر و غم دلدار مگو  
بیاد آن قصه شرر در دل برسانم کرد

فم - حوزه علمیه، علی رتانی گلپایگانی